

نوع مقاله: ترویجی

عوامل مؤثر بر تحول ارزش‌ها از منظر نهج‌البلاغه

eba1377@gmail.com

fatemehaminpoor@gmail.com

الهه بیابانی آرائی / طلبه سطح دو مدرسه علمیه الغدیر تهران

فاطمه امین‌پور / کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم (ع) و طلبه سطح ۲ مدرسه علمیه حضرت زینب (ع)

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۶

دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴

چکیده

یکی از مؤلفه‌های سبک زندگی در هر نظام اجتماعی، ارزش‌ها هستند. ارزش اجتماعی عبارت است از واقعیات و امور مطلوبی که مورد درخواست اکثریت جامعه هستند. این ارزش‌ها به مرور زمان دچار تحول می‌گردند. تحول ارزش‌ها یکی از مسائل مورد توجه در نهج‌البلاغه است. در این نوشتار عوامل تحول ارزش‌ها در نهج‌البلاغه، با هدف فرهنگ‌سازی برای پایبندی به ارزش‌های اسلامی، با روش تبیینی مورد بررسی قرار گرفته است. از ویژگی‌های نظام اجتماعی، پویایی است که بالتبع شامل نظام ارزشی جامعه نیز می‌شود. تحول نظام ارزشی جامعه گاه تحت تأثیر عواملی است که ریشه در درون انسان دارد. برای مثال نوع اعتقاد فرد به خداوند و معاد ارزش‌های خاصی را در وی ایجاد می‌کند. گاهی نیز ارزش‌ها تحت تأثیر عوامل بیرونی تحول یافته و متناسب با عمل و رفتار انسان تغییر می‌یابند. مثلاً میزان عمل به دستورات الهی در نوع نظام ارزشی مؤثر است. همچنین عملکرد خانواده و میزان الگوپذیری انسان از آن نظام ارزشی، فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تأثیرات محیط نیز یکی از عوامل بیرونی در تحول ارزش‌ها مطرح هستند.

کلیدواژه‌ها: ارزش، تحول ارزشی، تحول اجتماعی، جامعه، فرهنگ، نهج‌البلاغه.

مقدمه

هستند. جامعه‌شناسان معتقدند اعضای جامعه تنها با تکیه بر فرهنگ توانسته‌اند روابط گروهی و کنش متقابل اجتماعی خویش را سامان دهند. فرهنگ به شیوه‌های زندگی که افراد یک جامعه می‌آموزند، در آن مشارکت دارند، و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد، اطلاق می‌شود (کوئن، ۱۳۷۲، ص ۷۲). فرهنگ دارای سه عنصر شناختی، مادی و قواعد سازمانی است که جنبه شناختی‌اش عبارت است از: «ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و دانش‌ها»؛ جنبه مادی (فنی) فرهنگ، «مهارت‌های فنی، هنرها، ابزار و وسایل و اشیای مادی دیگری است که اعضای آن جامعه از آن استفاده می‌کنند»؛ و قواعد سازمانی فرهنگ، «مقررات، نظام‌ها و آیین‌هایی است که انتظار می‌رود اعضای آن گروه هنگام فعالیت‌های روزمره زندگی از آن پیروی کنند» (همان، ص ۷۳). یکی از عناصر شناختی فرهنگ، ارزش‌های اجتماعی است. دانشمندان فلسفه علوم اجتماعی قوام فرهنگ را به ارزش‌های آن دانسته و اعتقاد دارند که این ارزش‌های جامعه است که آن جامعه را دارای هویت و قوانین ویژه می‌سازد (مربیجی، ۱۳۸۲).

در اصطلاح جامعه‌شناسی، ارزش عبارت است از باورهای ریشه‌داری که اعضای گروه اجتماعی هنگام سؤال درباره خوبی‌ها و بدی‌ها و کمال مطلوب به آن رجوع می‌کنند (کوئن، ۱۳۷۲، ص ۷۲). بنابراین در بین عناصر مختلف فرهنگ، عنصری که به رفتار انسان نظم می‌بخشد و موجب می‌شود که انسان برخی از رفتارها را انجام دهد و از انجام برخی دیگر بپرهیزد، ارزش‌های اجتماعی است (حامدمقدم، ۱۳۷۲). در نتیجه نه تنها قوام فرهنگ، بلکه قوام جامعه، وابسته به ارزش‌هاست.

۱-۲. رابطه ارزش با هنجار

از جمله مفاهیمی که به درک و شناخت ارزش‌ها و همچنین چگونگی تحقق و عملی شدن آنها کمک می‌کند، هنجارها هستند، که در لغت به معنای «راه، قاعده، قانون، روش و رفتار» است (معین، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۱۲).

هنجارهای یک جامعه نهایتاً تجلی ارزش‌های آن جامعه می‌باشند. تفاوت میان هنجار و ارزش این است که ارزش‌ها مجرد و مفاهیم عمومی هستند، در صورتی که هنجارها، راهنماهای مخصوص و مشخصی برای رفتار افراد جامعه در وضعیت‌های مختلف می‌باشند. ارزش‌های اجتماعی، هنجارهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند،

جایگاه فرهنگ در جامعه انسانی به‌حدی مهم است که جامعه‌شناسان وجه تمایز انسان و سایر موجودات را در فرهنگی بودن او دانسته‌اند. ارزش‌ها یکی از عناصر اصلی در فرهنگ به‌شمار می‌روند و به امور مطلوبی اشاره دارند که از نظر دین الهی مطلوب و یا مورد خواست اکثریت افراد جامعه دینی باشند. یکی از ویژگی‌های فرهنگ تحول‌پذیری آن است که بی‌شک نظام ارزشی جامعه نیز از این مستثنا نیست. تحول ارزش به‌عنوان بنیان فرهنگ، موجب بروز و ظهور تغییر در اندیشه، عمل و رفتار افراد جامعه می‌گردد. از آنجاکه در جامعه کنونی، دشمن با مسئله تهاجم فرهنگی سعی در تغییر ارزش‌ها دارد و می‌خواهد اسلام را به‌طور کامل از بین ببرد؛ ضرورت دارد عوامل تغییر ارزش به ضد ارزش از منظر **نهج‌البلاغه** - که بعد از قرآن به‌عنوان منبع اصلی در دست ماست - بررسی گردد. نوشته‌های متعددی در مورد تحول ارزش‌ها و عوامل مؤثر بر آن از منظر جامعه‌شناسی موجود است؛ از جمله مقاله «ویژگی‌های ارزش‌های اجتماعی از دیدگاه نهج‌البلاغه با رویکرد جامعه‌شناسی» (حسینی و قاضی‌زاده، ۱۳۸۹). این مقاله صرفاً به ویژگی‌های اجتماعی ارزش‌ها اشاره دارد و از این جهت با مقاله حاضر متفاوت است. همچنین مقاله «مروری بر عوامل مؤثر در تغییر ارزش‌ها در جامعه دینی» (فولادی، ۱۳۹۱)، با آنکه عوامل تغییر ارزش‌ها بررسی شده، ولی نسبت به مقاله حاضر کلی‌تر است. در مقاله پیش‌رو از آن جهت که صرفاً با استناد بر **نهج‌البلاغه** عوامل تحول ارزش‌ها را بررسی می‌کنیم، رویکردی نو خواهیم داشت.

سؤال اصلی پژوهش این است که در **نهج‌البلاغه** عوامل تحول ارزش‌ها کدام‌اند؟ پیش از یافتن پاسخ این سؤال، لازم است منظور از ارزش، ارزش اجتماعی و نیز تحول اجتماعی را تبیین کرده و عوامل درونی تحول ارزش‌ها و عوامل بیرونی آنها را برشماریم.

پیش از ورود به بحث، تعریفی خواهیم داشت از ارزش، رابطه ارزش با هنجار و باور.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مفهوم ارزش

ارزش در لغت به معنای «بها، قیمت، ارج، قدر و شایستگی» است (معین، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۱۲). ارزش‌ها یکی از عناصر بنیادی فرهنگ

یک یا چند بار آن را مشاهده می‌کنند. افراد با تغییری که در یک پدیده ایجاد می‌کنند، خود می‌توانند نتیجه آن را ببینند. از این رو، تغییرات اجتماعی در محدوده مکانی و اجتماعی معین تحقق می‌پذیرد (روشه، ۱۳۸۵، ص ۲۷).

برای تعیین اینکه یک نظام تا چه حد دستخوش تحول و تغییر شده است، باید نشان دهیم که در طول مدت معینی نهادهای اساسی آن جامعه به چه میزان دچار تغییر و تحول شده‌اند. هر تغییری از تغییر باید نشان دهنده امور ثابت و پایدار نیز باشد و بر مبنای امور پایدار می‌توان در مورد میزان تغییر قضاوت کرد (گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۶۲). البته در بررسی مفهوم تغییر باید گفت که تغییر و تحول در کلیه بخش‌های جامعه ممکن است رخ بدهد؛ اما در این تحقیق صرفاً تحول فرهنگی و تنها تحول ارزش‌ها مدنظر خواهد بود. بنابراین با سایر تحولات سیاسی، اقتصادی و... کاری نداریم.

۲. عوامل درونی مؤثر بر تغییر ارزش‌ها در جامعه

هرچند از نظر اندیشمندان اسلامی، ارزش‌های ثابت و لایتنغیری مثل ارزش‌های دینی هم وجود دارند؛ اما بخشی از ارزش‌های اجتماعی قابل تغییرند و ممکن است تحت تأثیر عوامل مختلفی تغییر کنند (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰). برخی از این عوامل ریشه در درون انسان دارند و با نفس، اندیشه یا قلب انسان مرتبط بوده و مستقل از محیط جامعه، بدون ارتباط با عوامل بیرونی تأثیرگذارند، که در این تحقیق به بررسی این عوامل از منظر نهج‌البلاغه پرداخته می‌شود:

۲-۱. ایمان به خدا

یکی از عوامل تأثیرگذار در تحول ارزش‌ها که ریشه در درون انسان دارد، ایمان به خداست. امیرمؤمنان علی^ع در این باره می‌فرماید: «سَبِيلُ أَوْلِيٍّ الْمُنْهَاجُ، أُنُورُ السَّرَاجِ؛ فَبِالْإِيْمَانِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَ بِالصَّالِحَاتِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ، وَ بِالْإِيْمَانِ يَعْمَرُ الْعِلْمُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۵۶)؛ ایمان روشن‌ترین راه‌ها و نورانی‌ترین چراغ‌هاست. با ایمان می‌توان به اعمال صالح راه برد و با اعمال نیکو می‌توان به ایمان دسترسی پیدا کرد؛ با ایمان، علم و دانش آبادان است.

تاکنون هیچ گام مؤثری برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های اعلای انسانی و ارزش‌های او، بدون ایمان برداشته نشده است. ایمان عبارت است از تعلق و وابسته شدن شخصیت انسان به یک

لذا از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. اکنون مشخص می‌شود که این دو مفهوم تا چه حد با یکدیگر نزدیک و مرتبطند و به همین جهت است که گاهی مترادف محسوب می‌شوند. بنابراین هنجارها قواعدی هستند که رفتار افراد را در جامعه منظم می‌کنند؛ در صورتی که ارزش‌ها، دستگاه‌های عقیدتی هستند که امکان تشخیص میان خوب و بد و درست و نادرست را فراهم می‌آورند و هنجارها کمک می‌کنند تا ارزش‌ها مورد احترام باشند. به بیان دیگر، ارزش‌ها اصولی هستند که هنجارها را توجیه و تبیین می‌کنند (حامدمقدم، ۱۳۷۲).

۱-۳. رابطه ارزش با باور

باور در لغت به معنای «قبول سخن، یقین و اعتقاد» است (معین، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۵۹۶). برخی محققان ارزش را متفاوت از باور دانسته‌اند و برخی ارزش را نوعی باور معرفی کرده‌اند. برای مثال روکیج در این باره می‌گوید: «ارزش باوری است که به‌طور نسبی ثابت است و در محتوای آن ترجیحی شخصی یا اجتماعی، برای یکی از هدف‌های وجود یا شکلی از شکل‌های رفتار رساننده به این هدف، تحمیل می‌شود».

از نظر روکیج، ارزش‌ها مانند باورها از سه عنصر اصلی تشکیل می‌شوند: ۱. عنصر شناختی (از نظر آگاهی به آنچه که صلاحیت میل و رغبت دارد)؛ ۲. عنصر عاطفی (از نظر احساس فرد در برابر آن)؛ ۳. عنصر ایجابی یا سلبی و رفتاری (از نظر آگاهی به آن به‌عنوان متغیر میانجی یا به‌منزله معیار یا راهنمای رفتار) (طالبی، ۱۳۸۵).

تفکیکی که پارسونز و کلاکهورن بین ارزش و باور قائل شده‌اند، از درستی و کارایی بیشتری برخوردار است. ارزش‌ها به خوب و بد، مطلوب و نامطلوب ناظرند؛ درحالی که عقاید به درستی و نادرستی و صدق و کذب ناظر هستند. بنابراین ارزش‌ها متفاوت از باورند.

۱-۴. مفهوم تحول اجتماعی

تحولات اجتماعی برآیند مجموعه تغییراتی است که در طول یک دوره در یک یا چند نسل در طیف وسیعی از حوزه زندگی اجتماعی انسان‌ها تحقق می‌پذیرد. بنابراین تحولات اجتماعی مجموعه‌ای از فرایندهاست که در زمان اندک قابل ملاحظه نیست. این در حالی است که دگرگونی اجتماعی، در مدت‌زمان کوتاهی قابل رؤیت و مشاهده است؛ به‌گونه‌ای که افراد عادی در طول دوره زندگی خود،

بنابراین معمولاً اعمال انسان‌ها بازتاب افکار و صفات درونی آنهاست و ظاهر آنان تراوشی از باطن‌شان است؛ همان‌گونه که در ضرب‌المثل معروف نقل شده: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

پس اولین عامل مؤثر بر تغییر ارزش‌ها، باطن و نفس انسان است. خداوند در این باره می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (زخرف: ۷۶)؛ ما به آنها ستم نکردیم، آنها خود ستمکار بودند. در این آیه سرچشمه اصلی همه سعادت‌ها و شقاوت‌ها خود انسان و اعمال او معرفی می‌شود. نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده‌اند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۱۲۲). یکی از قوای درونی انسان، هوای نفس است که انسان را در جهت تمایلات شهوانی هدایت می‌کند و ممکن است برخی ضدازش‌ها را در نظر انسان ارزشمند سازد. برترین نعمتی که خداوند در برابر هوای نفس به انسان عطا فرموده عقل اوست. امیرمؤمنان علی^ع می‌فرماید: «وَالثَّقَلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ... وَ قَاتِلُ هَوَاك بِعَقْلِكَ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۴۲۲)؛ عقل شمشیری است برآن... و هوای نفس خود را با شمشیر عقل بکش. تجویز امام^ع در مقابل هوای نفس، بهره‌گیری از قوه عقل است. به‌یقین خطرناک‌ترین دشمن انسان همان‌گونه که در روایت نبوی وارد شده، هوای نفس اوست: «أَعْدَى عَوُوك نَفْسُكَ أَلْتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۳۶)؛ خطرناک‌ترین دشمن تو نفس توست که در درون توست. و تنها چیزی که می‌تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد، همان عقل است؛ عقلی که زبان‌های هواپرستی را برای انسان تشریح می‌کند و عاقبت کار هوس‌بازان را به او نشان می‌دهد. هرقدر این عقل قوی‌تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد، هوای نفس بر آن غلبه می‌کند. در حدیثی امام محمدباقر^ع می‌فرماید: «وَتَوَقَّ مُجَازِفَةَ الْهَوَى بِدَلَالَةِ الثَّقَلِ» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۸۵)؛ از بیهوده‌کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن.

بنابراین انسان باید با استفاده از عقل، تعیین کند که چه چیزی ارزش و ضدازش باشد؛ در صورتی که گاهی مشاهده می‌شود که غفلت از این مورد و تبعیت از هوای نفس، موجب تغییر ضدازش‌ها به ارزش می‌شود.

۲-۳. آرزوهای طولانی

یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده ارزش‌ها در جامعه، آرزوهای افراد آن جامعه است. البته در این بحث ابتدا توجه به این نکته ضروری است که آرزو گاهی جنبه مثبت دارد و تحت عنوان امید محرک انسان به سمت

حقیقت که برای تأمین سعادت مادی و معنوی او، به‌طور مطلق پذیرفته شده است. این پذیرش به حدی در اعماق شخصیت نفوذ پیدا می‌کند که شخصیت، هویت و ارزش خود را بدون آن پوچ تلقی می‌کند (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۱۰).

حضرت در وصف کسانی که به خدا ایمان دارند، می‌فرماید: «عَظُمَ الخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ فَهَمُّ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهَمُّ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هَمُّ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهَمُّ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۳)؛ خدا در جان‌شان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند؛ بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذاب‌ش گرفتارند.

پرهیزکاران با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی‌پایان او آشنا شده‌اند و به قدر استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته‌اند. بدیهی است که غیر او در نظرشان کوچک و بی‌مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از آن، عصمت و مصونیت از گناه همین است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۵۴۱). هرقدر معرفت انسان به خدا بیشتر شود و تنها به او ایمان داشته باشد، غیرخدا در نظرش کوچک می‌شود و به اشیای حقیر و ناچیز دل نمی‌بندد و برای رسیدن به آنها گناه نمی‌کند و اسباب گناه نزد او ضعیف‌تر می‌شود و آرامش بیشتری می‌یابد؛ در نتیجه در تعیین ارزش‌ها و ضدازش‌ها تنها ملاک را «الله» و «قرب الهی» قرار می‌دهد و از هدف اصلی منحرف نمی‌گردد. البته باید توجه داشت که ایمان وقتی دچار ضعف شود نیز می‌تواند به ارزش‌های انسانی رنگ ضد دین و منفی بدهد.

۲-۲. تقابل عقل و هوای نفس

ریشه تغییر در رفتارهای اجتماعی و ارزش‌ها، بروز تغییر در خود انسان‌هاست؛ به این معنا که اگر در انسان تغییری ایجاد شود، در ارزش‌ها و رفتار او نمود می‌یابد. بنابراین این باطن انسان است که ظاهر او را می‌سازد. امیرمؤمنان علی^ع در خطبه ۱۵۴ می‌فرماید: «اعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَي مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ»؛ بدان که هر ظاهری باطنی متناسب با خود دارد، آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است و آنچه ظاهرش پلید، باطن آن نیز پلید است.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد، هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرارگیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۶۷۵). در واقع طمع و آرزوهای دست‌نیافتنی، یکی از موانع عمده شناخت است که در نتیجه انسان را از درک صحیح ارزش‌ها دور می‌سازد و در نهایت در عملکرد افراد تأثیر می‌گذارد. ما در طول تاریخ شاهد بسیاری از این موارد بوده‌ایم؛ مانند اندیشمندانی که به خاک هلاکت افتادند و یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده‌اند.

در جایی دیگر امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اِتِّتَانِ] اِتِّتَانِ... وَ طُولُ الْأَمَلِ... وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۴)؛ ای مردم همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: ... و آرزوهای طولانی... و آرزوهای طولانی آخرت را از یاد می‌برد.

آرزوهای دورودراز به این دلیل موجب فراموشی آخرت می‌شود که تمام نیروهای انسان را به خود جلب می‌کند؛ و با توجه به اینکه نیروی انسان به‌هرحال محدود است، هنگامی که آن را در مسیر آرزوهای بی‌پایان سرمایه‌گذاری کند، چیزی برای سرمایه‌گذاری در طریق آخرت نخواهد داشت؛ بخصوص اینکه دامنه آرزوها هرگز محدود نمی‌شود و طبیعت آنها این است که هر زمان انسان به یکی از آرزوهایش جامه عمل می‌پوشاند، آتش عشق آرزوی دیگری در دل او زبانه می‌کشد و نیروهایش را برای وصول به آن بسیج می‌کند؛ بلکه گاه رسیدن به یک آرزو سبب دل‌بستگی به چند آرزوی دیگر می‌شود؛ چون معمولاً آرزوها به یکدیگر پیوند خورده‌اند. با توجه به این واقعیت‌ها، نه وقتی برای او باقی می‌ماند و نه نیرو و امکانی، و نه حتی حال و حوصله‌ای که به آخرتش بپردازد!

بنابراین ترک آرزوهای دست‌نیافتنی و نامتناهی در واقعینی فرد تأثیر مستقیم دارد و شخصی که غرق در این آرزوهای واهی باشد بی‌شک قدرت تشخیص ارزش را از ضدارزش نخواهد داشت و برای رسیدن به هدف پوچ خود از هر تلاشی حتی در خلاف جهت اسلام و عقل دریغ نخواهد کرد.

۳. عوامل بیرونی تحول ارزش‌ها

تغییر ارزش‌ها در جامعه، گاهی تحت تأثیر عواملی خارج از ذات آدمی است و از محیط پیرامون وی نشئت می‌گیرد، که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

پیشرفت و تکامل است، گاهی جنبه منفی دارد و تقریباً معادل طمع است که آن در جایی است که از حد معقول بگذرد و به اندازه‌های انسان را به خود مشغول کند که وی را از مبدأ و مقصد اصلی خود غافل سازد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز به این مهم اشاره کرده و ترک آرزوهای طولانی را بهترین بی‌نیازی معرفی می‌کنند: «أَشْرَفُ الْعَيْسَى، تَرْكُ الْمُنَى» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۳۴)؛ بهترین بی‌نیازی، ترک آرزوهاست. «منی» جمع «أمنیة» به معنای آرزوست و در این عبارت نورانی امام علیه السلام منظور آرزوهای دور و دراز و دور از منطقی عقل و شرع است. بدیهی است این‌گونه آرزوها غنا و بی‌نیازی را از انسان سلب می‌کند؛ زیرا رسیدن به همه آنها به وسیله خود انسان دست‌نیافتنی است و او را وادار به متوسل شدن به این و آن می‌کند و باید در مقابل هر انسانی دست حاجت دراز کند و این امر با غنا و بی‌نیازی هرگز سازگار نیست. همچنین برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همه آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد که در نتیجه چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۱۲۹). بنابراین چنین آرزوهایی ممکن است انسان را به‌جایی برساند که برای رسیدن به هدف نامتناهی خود هر عملکرد غیرمعقولی را در جامعه انجام دهد و ملاک انتخاب وی را در تعیین ارزش‌ها دچار تغییر و تزلزل کند.

همچنین حضرت امیر در جایی دیگر آرزوهای طولانی و دست‌نیافتنی را آفت اندیشه معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ، تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۲۱۹)؛ قربانگاه اندیشه‌ها، زیر برق آرزوهاست.

«مطامع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم‌داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار می‌گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه در آرزو داشتن‌های مثبت نیز به‌کار می‌رود؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.

امام علیه السلام تشبیه جالبی در این کلام نورانی برای طمع‌ها و آرزوهای منفی بیان کرده است؛ طمع را به برق آسمان تشبیه کرده که لحظه‌ای همه‌جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص رهگذر گم‌کرده راه، به شوق درمی‌آید و به دنبال آن دوان دوان حرکت می‌کند؛ ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد.

۳-۱. عمل به دستورات الهی

یاد آیات الهی و تدبر در آنها، زمینه‌ساز تقواست» (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۳۰)، که ارزش بنیادین در قرآن معرفی شده است. دین عبارت است از راهی که انسان در زندگی دنیا چاره‌ای جز پیمودن آن راه ندارد، برای اینکه خداوند دین را بر طبق فطرت خود بشر تنظیم کرده، با این حال اگر آدمی از آن اعراض کند و به غیر از آن، یعنی به چیزهایی که انسان را جز به نتایج خیالی و لذایذ مادی و ناپایدار نمی‌رساند، سرگرم شود؛ در حقیقت دین خود را بازیچه گرفته و زندگی مادی دنیا و سراب لذایذ آن، او را گول زده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۱۶۶). براین اساس می‌توان گفت که عمل صالح و گرایش به دستورات الهی به‌خودی‌خود باعث تثبیت ارزش‌های دینی و حتی تغییر و گرایش بیشتر جامعه به سمت آن می‌گردد.

۳-۲. شیطان

یکی از عوامل بیرونی تغییر ارزش به ضد ارزش، شیطان است؛ امیرمؤمنان علیه السلام در مورد این دشمن بیرونی می‌فرمایند: «... وَ حَذَرَکُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا، فَأَضَلَّ وَ أَرْدَى وَ وَعَدَ فَمَنَّى وَ زَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ وَ هَوْنَ مَوْبِقَاتِ الْعَطَائِمِ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ وَ اسْتَعْلَقَ رَهِيئَتَهُ أَنْكَرَ مَا زَيْنَ وَ اسْتَعْظَمَ مَا هَوْنَ وَ حَذَرَ مَا أَمَّنَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۸۳)؛ ... و شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه‌ها راه می‌یابد و آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید؛ گمراه و پست است، وعده‌های دروغین داده، در آرزوی آنها به انتظار می‌گذارد، زشتی‌های گناهان را زینت می‌دهد، گناهان بزرگ را کوچک می‌شمارد، و آرام آرام دوستان خود را فریب داده، راه رستگاری را بر روی در بندشدگانش می‌بندد و در روز قیامت آنچه را که زینت داده، انکار می‌کند و آنچه را که آسان کرده، بزرگ می‌شمارد، و از آنچه که پیروان خود را ایمن داشته بود، سخت می‌ترساند.

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به یکی از خطرات بسیار مهمی که سعادت انسان را تهدید می‌کند، اشاره می‌فرمایند و آن خطر وسوسه‌های شیطان و توطئه‌های اوست که برای فریب آدمی از مؤثرترین وسایل بهره می‌گیرد.

برای عمل براساس تقوا که ارزش بنیادین معرفی شده، اجتناب از آرایش‌ها و اغواهای شیطان ضرورت دارد.

این دشمن بیرونی مکار با برقرار ساختن ارتباط آشکار یا مخفی، با خود طبیعی انسان که مدیریت درون را به عهده می‌گیرد، به

یکی دیگر از عوامل مؤثر در تحول ارزش‌ها، توجه به دستورالعمل‌های الهی و عمل به آنهاست؛ امیرمؤمنان علیه السلام در این باره در حکمت ۲۲۸ *نهج البلاغه* می‌فرماید: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَذَخَلَ النَّارَ، فَهُوَ مِمَّنْ كَانَتْ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا»؛ آن کس که قرآن بخواند و وارد آتش جهنم شود، حتماً از کسانی است که آیات الهی را بازیچه قرار داده است.

آیت‌الله مکارم شیرازی در شرح این حکمت، افرادی که قرآن را قرائت می‌کنند به چند دسته تقسیم می‌کنند: گاه انسان مؤمن قرآن را تلاوت می‌کند و گوش جان به آیاتش می‌سپارد تا پیام خدا را از لابه‌لای آن بشنود و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد؛ گروه دیگر آیات قرآن را تنها برای ثواب قرائت می‌خوانند، بی‌آنکه به پیام‌هایش گوش فرادهند؛ گروه سومی نیز اضافه بر این، به استهزای آیات می‌پردازند و اگر در سخن استهزا نکنند، عملاً استهزا دارند؛ آیات تحریم ربا را می‌خوانند، ولی رباخواری می‌کنند؛ آیه تحریم غیبت را تلاوت می‌کنند، ولی غیبت کردن کار هر روز آنهاست؛ همچنین در برابر سایر پیام‌های قرآن، این‌گونه تلاوت نه تنها سبب نجات نیست؛ بلکه به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام سبب دخول در آتش جهنم است، چون قرآن را به صورت استهزا قولاً یا عملاً خوانده است و کسی که آیات قرآن را با استهزا بخواند، مستحق آتش دوزخ است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۷۶۴).

عمل صالح یکی از دستورات رفتاری در دین مبین اسلام است که به نحوی موجب تغییر ارزش‌های اجتماعی می‌شود. جدی گرفتن ارزش‌های زندگی‌ساز و عمل به دستورات الهی ضروری است، به‌گونه‌ای که در قرآن نیز آمده: «... خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۶۳)؛ ... آن کتابی که به شما داده‌ایم محکم بگیرید و مندرجات آن را به‌خاطر آرید شاید پرهیزکاری کنید. در تفسیر جمله «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که از آن حضرت پرسیدند: آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «فیهما جمیعاً» هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو (جرعاملی، ۱۴۰۹، ص ۵۲). افراد جامعه برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی. و همچنین در این باره در *تفسیر نور* آورده شده: «عمل به آیات و احکام الهی، باید همراه با جدیت، عشق و تصمیم باشد؛ زیرا

گمراه کند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ الْغَاوِينَ» (حجر: ۴۲)؛ همانا برای تو بر بندگان (برگزیده) من تسلطی نیست؛ مگر از گمراهانی که تو را پیروی کنند. این آیه اشاره به آزادی اراده انسان‌ها دارد، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی‌توانند کسی را اجباراً به راه فساد بکشانند؛ بلکه این خود انسان‌ها هستند که به او اذن دخول می‌دهند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۷۳ و ۷۴). خلاصه اینکه وسوسه‌های شیطان گرچه مؤثر است، ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست؛ بلکه با خود انسان است.

۳-۳. محیط

محیط اجتماعی که از جهت جو اخلاقی و اجتماعی نامساعد است نیز در شکل‌گیری نظام ارزشی جامعه تأثیر بسزایی دارد. چون انسان موجودی اجتماعی است، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند حریم او محسوب می‌شود و پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگی‌اش می‌انجامد.

این مورد به قدری مهم است که گویی هدف امیرمؤمنان علیه السلام از تمام خطبه‌های *نهج البلاغه*، تلاش مستمر برای برگرداندن نظام ارزشی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است.

امام علیه السلام در حکمت ۱۹۹ از توده‌های بی‌بندوباری که گاه دست به دست هم داده و مفاسدی در جامعه ایجاد می‌کنند، سخن می‌گوید: «هُمْ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا. فَقِيلَ قَدْ عَرَفْنَا [عَلِمْنَا] مَصْرَةَ اجْتِمَاعِهِمْ، فَمَا مَنَعَهُ أَفْتَرَأَقِهِمْ؟ فَقَالَ يَرْجِعُ أَصْحَابُ [أَهْلِ] الْمَهْنِ إِلَى مَهْنَتِهِمْ [مِهْنَتِهِمْ]؛ فَيَسْتَعِ النَّاسُ بِهِمْ، كَرَجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ وَ النَّسَاجِ إِلَى مَسْجَعِهِ وَ الْخَبَائِرِ إِلَى مَخْبَرِهِ»؛ آنان چون گرد هم آیند زیان رسانند، و چون پراکنده شوند سود دهند.

جوامع انسانی از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شود که سه گروه از آن را می‌توان در اینجا نام برد: نخست افراد فهمیده و باسواد و عاقل، که آلت دست این و آن نمی‌شوند؛ دوم توده‌های کم‌اطلاع و پایبند به اصول اخلاق و ایمان که آنها نیز بر پایه ایمان و اخلاقشان در گروه‌های شرور شرکت نمی‌کنند؛ هرچند ممکن است گاهی با نقشه‌هایی آنها را اغفال کرد؛ سوم گروهی که سطح پایینی از فکر و اخلاق دارند و به اصطلاح بی‌بند و بار و فاقد تربیت لازم اسلامی هستند و در میان آنها گاه افراد شرور و مودی نیز یافت می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۵۴۷).

آسان‌ترین وجه و با نزدیک‌ترین راه‌ها و با کمترین وسیله می‌تواند درون انسان و استعدادهای فوق‌ارزش او را چنان ویران کند که حتی یک لحظه برای نشستن فرشته روح در آن درون، شایستگی نداشته باشد، و با الفاظ زیبایش گوش انسان را چنان بنوازد که مجالی برای شنیدن امدادهای غیبی و زمزمه‌های درونی روح نگذارد.

براساس آیات قرآن، پس از آنکه شیطان در دنیا با اغوا و فریبکاری‌ها و پاشیدن دانه برای انداختن وی در دام مهلک، روزگارش را تباه ساخته است، در موقع رویارویی با انسان، سوزاننده‌ترین سخن را به او می‌گوید که: مگر من تو را به سقوط و هلاکت مجبور کردم؟! «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنْ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (ابراهیم: ۲۲)؛ و هنگامی که امر زندگی دنیوی تمام شد، شیطان به اولاد آدم می‌گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده دادم و تخلف کردم و من بر شما سلطه‌ای نداشتم؛ جز اینکه شما را دعوت (به تباهی‌ها) کردم و شما پذیرفتید؛ پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید، من (امروز) به فریاد شما نمی‌رسم و شما به فریاد من نمی‌رسید؛ من به آنچه که شما پیش از این مرا در آن شرکت و دخالت داده‌اید، منکرم، و قطعاً برای ستمکاران عذاب دردناکی است.

در قرآن به برائت از شیطان سفارش شده است. البته در قرآن می‌خوانیم که این دوری نباید فقط زبانی باشد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل: ۹۸)؛ پس هرگاه خواستی قرآن بخوانی، از (شر) شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر. در این آیه منظور تنها ذکر جمله «عوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست؛ بلکه ذکر این جمله مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان می‌شود؛ حالت توجه به خدا، حالت جدایی از هوس‌های سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است؛ حالت بیگانگی از تعصب‌ها و غرورها و خودخواهی‌ها و خودمحوری‌هایی که انسان را وادار می‌کند که از همه چیز به نفع خواسته‌های انحرافی‌اش استفاده کند و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۳۹۷).

البته در قرآن تصریح شده که شیطان اجباراً نمی‌تواند کسی را

شود، بی آنکه به منابع درآمد آن بیندیشند، ظالمان زورگو و غارتگر شخصیت‌های آن محیط را تشکیل می‌دهند و نیکوکاری که اموال مشروع خود را برای خدمت به محرومان از دست می‌دهد، آدم نادان و ابله شمرده می‌شود.

هنگامی که مردم زمان فاسد شوند و ظلم و تباهی فزونی گیرد، شکل جامعه عوض می‌شود و ضداثرزها جای ارزش‌ها را می‌گیرد و ظالم به خودکامگی خود می‌افزاید و نیکوکاران مجرم محسوب می‌شوند و از مراکز حساس جامعه، عقب رانده خواهند شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۶۲).

۳-۴. الگوپذیری

الگو، نمونه و مصداق عینی آرمان‌ها و آرزوهای انسان است و در شکل‌گیری ارزش‌ها نقش دارد. از آنجاکه فطرت آدمی، به‌ویژه جوان، آماده تأثیرپذیری از الگوست؛ در آیات و روایات بر دقت در انتخاب الگو و عقلانیت آن بسیار تأکید شده است. اساساً بعثت پیامبران و ارسال رسولان از جانب خداوند متعال، با هدف ارائه الگویی فکری و عملی برای انسان هاست. امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لِكُلِّ دَلِيلٍ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِبِهَا وَ مَسَاوِيهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۶۰)؛ برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را اطاعت کنی؛ تا راهنمایی خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد.

در جامعه گروه‌های مختلفی در الگوپذیری انسان تأثیرگذارند که در اینجا به چهار گروه: خانواده، دوست، خواص جامعه و تبلیغات دشمن، اشاره می‌شود.

خانواده به‌عنوان اولین نهادی که انسان در آن پا می‌گذارد، مهم‌ترین تأثیر را در الگوپذیری وی دارند؛ بروس کوئن در کتاب *مبانی جامعه‌شناسی* بر این واقعیت اشاره کرده و می‌نویسد: «چون کودک نخستین دوران زندگی خود را در محیط خانواده می‌گذراند و در معرض ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خانواده قرار دارد و زمان بیشتری را با این گروه صمیمی و خودمانی می‌گذراند، خانواده کودک را به انجام رفتارهایی که با هنجارهای جامعه مطابق و با انتظارات آن هماهنگ است، پاداش می‌دهد و در برابر رفتارهایی که با آن هماهنگ نیست، او را تنبیه و مجازات می‌کند» (کوئن، ۱۳۷۲، ص

امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} در حدیث معروف کمیل درباره آنها می‌فرماید: «وَهَمَجُ رَعَاؤِ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجُئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۱۴۷)؛ و احمقان بی‌سروپا و بی‌هدفی که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند. زمامداران و مدیران جوامع اسلامی باید مراقب باشند دشمنان اسلام یا افراد شرور جامعه از وجود این گروه استفاده نکنند و آنها را در مسیر اهداف شوم خود به کار نگیرند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۵۴۷).

از سوی دیگر، مسیر حرکت هر جامعه، به‌سوی ارزش‌هایی است که در آن جامعه به‌عنوان ارزش والا شناخته می‌شود؛ بنابراین اگر ضداثرزها به دلایلی جای ارزش‌ها را بگیرند، حرکت عمومی جامعه به‌سوی ضداثرزها طبیعی خواهد بود.

حضرت در خطبه ۳۲ به این مهم اشاره می‌کنند که در جامعه‌ای که نیکوکاران، بدکار شمرده شوند و ظالمان ستمگر، قهرمان میدان باشند، نظام ارزشی آنها بی‌شک تحت تأثیر قرار خواهد گرفت: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرِ عُنُودٍ وَ زَمَنِ [شَدِيدٍ] كُنُودٍ، يَعْدُو فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا»؛ ای مردم، در روزگاری کینه‌توز و پر از ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم، که نیکوکار، بدکار به‌شمار می‌آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید.

امام^{علیه السلام} در آغاز این خطبه روی سخن را به عموم مردم کرده و ابتدا از خرابی وضع زمان خود سخن می‌گوید. امام^{علیه السلام} در عصری می‌زیست که جز افراد اندکی، روح بزرگ و افکار بلند و سجایای انسانی و قدرت او بر اصلاح محیط را درک نمی‌کردند؛ و به خاطر ثروت عظیمی که از فتوحات اسلامی در کشور اسلام ریخته شده بود، غرق زرق و برق دنیا و مسابقه تجمل‌پرستی و حرص جمع مال و به‌دست آوردن مقام و تصفیه حساب‌های شخصی و قومی شده بودند.

حضرت سپس به شرح ویژگی‌های آن زمان، که نشانه‌های عناد و ناسپاسی مردم است، پرداخته؛ در جمله‌های نخست و دوم می‌فرماید: «يَعْدُو فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا»، زمانی است که نیکوکار، بدکار و گناهکار شمرده می‌شود و طغیان ظالمان و ستمگران افزون می‌گردد. آنچه زمینه این‌گونه امور را در جامعه بشری فراهم می‌کند، دگرگون شدن نظام ارزشی جامعه است. در آنجا که مال و ثروت و قدرت، معیار شخصیت و ارزش محسوب

«فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُفَاسَسَةِ الْعُقَلَاءِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۸۲)؛ فساد اخلاق به سبب معاشرت با سفیهان حاصل می‌شود و اصلاح اخلاق از طریق همنشینی با عقلا. این حقیقت راه هم تجربه ثابت کرده و هم دلیل عقل؛ که انسان از همنشین خود تأثیر می‌پذیرد. در روان‌شناسی امروز نیز این مطلب تا آن اندازه پیش رفته است که بعضی معتقدند دوستانی که معاشرت تنگاتنگ با هم دارند از نظر قیافه نیز تدریجاً با یکدیگر شباهت پیدا می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۳۵۷).

مضمون کلام امام^ع در روایات بسیاری از همان حضرت و سایر معصومان^ع نقل شده است؛ در حدیث معروف پیامبر اکرم^ص می‌خوانیم: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۱، ص ۲۰۱)؛ انسان دین دوست و همنشینش را پذیرا می‌شود. در این روایت به خوبی اهمیت دوست و همنشین مشخص می‌شود که تا چه اندازه می‌تواند در تعیین ارزش‌های فرد و تغییر آنها تأثیر داشته باشد، که در انتخاب دین وی سهیم باشد.

«خواص جامعه و نخبگان» از دیگر عوامل مؤثر بر الگوپذیری هستند. نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردد که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند و کار و فعالیتی که انجام می‌دهند و خصوصیات منحصربه‌فرد و استعدادهایی که دارند، موقعیت‌های برتری نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و با توجه به این خصوصیات ویژه، سمبل‌های زنده‌ای از طرز تفکر، وجود و عمل بوده و نسبت به برخی گروه‌ها و یا کل افراد جامعه، قدرت جاذبه‌ای دارند. از این رو، طرز تفکر و عملشان، الگوی دیگران می‌گردد (مریجی، ۱۳۷۲). بنابراین در پیدایش پدیده‌های اجتماعی، خواه مثبت و یا منفی، رهبران و مسئولان جامعه به‌عنوان الگوی عملی افراد آن جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت افراد دارند.

پیرو اهمیت این موضوع امیرمؤمنان^ع ویژگی‌های رهبر عادل را تبیین کرده و می‌فرماید: «فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ، وَ إِنَّ السُّنَّ لَنَبِيْرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لَطَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ. وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلُّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَحْيَا بِدَعَاةٍ مَتْرُوكَةٍ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۶۴)؛ پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند؛ سنت شناخته‌شده را برپا دارد و بدعت

(۱۲۲)؛ یعنی خانواده اولین الگوی عملی هر فرد است و با توجه به اینکه دوران کودکی از مهم‌ترین دوران‌های شکل‌گیری شخصیت هر فرد است، والدین باید برای تربیت فرزند خود اهمیت ویژه‌ای قائل شود؛ همان‌طور که در روایات نیز اهمیت دوران کودکی و نوجوانی مورد توجه قرار گرفته است. امیرمؤمنان^ع در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ يُسَبِّحُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَمْوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونُ كَالصَّعْبِ النَّوْفُورِ، وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْوَحْدَانِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يُقَسَّوْا قَلْبُكَ وَ يَشْتَعِلَ بُبُوكَ»؛ و بعضی از خواهش‌ها و دگرگونی‌های دنیا بر تو هجوم آورند و پذیرش و اطاعت مشکل گشت؛ زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود؛ پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد.

درواقع امام^ع برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات؛ و هر کدام از این سه، به‌تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است؛ چه رسد به اینکه همه این جهات لحاظ شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۵۱۱).

بنابراین اگر والدین در قالب خانواده بتوانند فرهنگ ناب دینی و ارزش‌های اصیل اسلامی را با زبان و با عمل، در جان و روح فرزندان خود، رسوخ داده و آنان را فرهنگ‌پذیر کنند، در حقیقت آنان را در برابر ارزش‌های مادی و دست‌ساخته بشری واکسینه کرده و تا حدود زیادی از خطر انحراف نجات داده‌اند.

اما به‌هرحال انسان موجودی اجتماعی است و برای رفع نیازهای خود با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و در جامعه حضور می‌یابد؛ بنابراین در محیط جامعه نیز از افرادی الگو می‌گیرد.

«دوست» یکی از الگوهای انسان در جامعه است، این مورد به اندازه‌ای مهم است که در آیات و روایات زیادی در مورد انتخاب دوست هشدار داده شده و اهمیت آن بیان شده است؛ امیرمؤمنان علی^ع در نامه ۶۹ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ؛ وَ وَقَرِ اللَّهَ، وَ أَحْبِبْ أَحْيَاءَهُ»؛ از همنشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر می‌پیوندد؛ خدا را گرامی دار و دوستان خدا را دوست شمار، در حدیث دیگری از امیرمؤمنان^ع آمده است:

ناشناخته را بمیراند. سنت‌ها روشن و نشانه‌های آشکار است؛ بدعت‌ها آشکار و نشانه‌های آن برپاست؛ و بدترین مردم نزد خدا، رهبر ستمگری است که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت ترک‌شده را زنده گرداند.

چنانچه رسول اکرم ﷺ به این حقیقت اشاره فرموده‌اند: «هرگاه دو گروه از امت صالح و نیکوکار باشند، امت نیکو خواهد شد و اگر آنها فاسد گردند، امت به فساد کشیده خواهد شد؛ پرسیدند: ای رسول خدا، آن دو گروه کیانند؟ فرمود: دانشمندان و حاکمان» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۹).

روشن است که دانشمندان به‌عنوان ترویج‌کنندگان ارزش‌ها و فرهنگ و حاکمان و فرمانروایان به‌عنوان اجراکنندگان ارزش‌ها در قالب هنجارها، نقش ویژه و برگزیده دارند و افراد جامعه آنان را به‌عنوان الگوی عملی خود در رفتار فردی و اجتماعی قرار می‌دهند؛ چراکه «الناس علی دین ملوکهم»؛ مردم بر دین حاکمانشان هستند (همان، ج ۱۰۲، ص ۱۰۸).

امیرمؤمنان ﷺ خطرناک‌ترین الگوی عملی را عالمان بی‌عمل معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «وَإِنَّ أَعْلَمَ الْعَامِلِ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَأَجْهَلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ، بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۱۰)؛ به‌یقین، عالمی که به غیر علم خود عمل کند، چنان جاهل سرگردانی است که از بیماری نادانی شفا نخواهد گرفت؛ بلکه حجت بر او قوی‌تر و حسرت و اندوه بر او استوارتر و در پیشگاه خدا سزاوارتر به نکوهش است.

خطرناک‌ترین گروه در جامعه، عالم بی‌عمل است. آنها هستند که برای دست‌یافتن به منافع بیشتر، مراکز حساس تبلیغاتی را به دست می‌گیرند؛ چهره حقایق را می‌پوشانند و با دروغ و تزویر، انسان‌ها را در بی‌خبری فرو می‌برند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۲۸۸).

«تبلیغات دشمن» از دیگر عوامل مؤثر در بحث الگوپذیری است. دشمن همواره سعی بر این دارد که به هر وسیله‌ای افکار عمومی را به‌نفع خود تغییر دهد. این مسئله به اندازه‌ای قابل اهمیت است که امیرمؤمنان ﷺ در نامه ۳۳ نهج البلاغه در مورد تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج، به فرماندار مکه هشدار می‌دهند و می‌فرمایند: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَعْرَبِ كَتَبَ إِلَيَّ يَحْتَمِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمُؤَسِّمِ أَنَسُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعُمَى الْقُلُوبِ، الصَّمُّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمَةُ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ

الْخَالِقِ وَ يَحْتَلِيُونَ الدُّنْيَا دَرْهَمًا بِالْدِّينِ وَ يَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ»؛ پس از یاد خدا و درود؛ همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می‌آیند؛ مردمی کوردل گوش‌هایشان در شنیدن حق ناشنوا و دیده‌هایشان نابیناست؛ که حق را از راه باطل می‌جویند و بنده را در نافرمانی از خدا فرمان می‌برند؛ دین خود را به دنیا می‌فروشند و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند. این نامه زمانی برای قثم بن العباس، فرماندار مکه فرستاده شد که بعضی از عوامل اطلاعاتی امام ﷺ از مکه به آن حضرت خبر دادند که معاویه گروهی از اهل شام را برای پخش شایعات دروغین و سمپاشی بر ضد امیرمؤمنان علی ﷺ در ایام حج به مکه فرستاده است. حضرت درباره ویژگی این گروه می‌فرماید که آنها کسانی هستند که کوردل و چشم و گوش بسته‌اند؛ برای اغفال مردم حق و باطل را به هم می‌آمیزند و برای جلب رضایت مخلوق و به دست آوردن جوایز او فرمان خدا را زیر پا می‌گذارند و برای به دست آوردن متاع دنیا سرمایه دینی خود را از دست می‌دهند و آنها کسانی هستند که تنها دنیایی را که پیش پای آنهاست و زودگذر است، می‌بینند و جهان آخرت را با آن همه نعمت‌ها و مواهب معنوی و مادی که اندکی دوردست‌تر است، نمی‌بینند. به همین دلیل آن را ناچیز می‌شمردند و به آسانی به دنیا می‌فروشند. بدیهی است معاویه برای این کارها جست‌وجو می‌کرد، تا افرادی را پیدا کند که نه دینی داشته باشند، نه ایمانی، نه عقلی و نه وجدانی. بندگان و غلامانی باشند جان و دل بر کف و چشم بر امر و گوش بر فرمان (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۳۰). بنابراین وجود این‌گونه افراد در جامعه خود هشدار جدی برای تغییر ارزش‌ها به ضدارزش‌هاست.

اصولاً همه حکومت‌های جبار و فاسد برای ادامه خودکامگی سعی در این دارند که مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگه دارند و با انواع وسایل آنها را تحمیق کنند؛ تا ارزش‌های دروغین را جانشین ارزش‌های راستین آنها کنند و دائماً آنها را نسبت به واقعیت‌ها شست‌وشوی مغزی دهند؛ چراکه آگاهی و رشد فکری ملت‌ها بزرگ‌ترین دشمن حکومت‌های شیطانی است. در این آیه به این شیوه فرعون، یعنی «استخفاف عقول» اشاره شده است: «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۵۴)؛ او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند. این شیوه با شدت

جنبه منفی داشته باشد و بیش از حد معقول انسان را به خود مشغول کند، انسان را از مبدأ اصلی غافل می‌سازد.

تغییر ارزش‌ها در جامعه، گاهی تحت تأثیر عواملی خارج از ذات آدمی است و از محیط پیرامون وی نشئت می‌گیرد؛ که یکی از این عوامل توجه به دستورات الهی و عمل به آنهاست، که در آیات و روایات زیادی به این مورد اشاره شده که ایمان بدون عمل صالح تأثیرگذار نخواهد بود. شیطان از دیگر عوامل بیرونی تأثیرگذار است. البته وسوسه‌های شیطان اگرچه مؤثر است، اما تصمیم نهایی با خود انسان است و توانایی مقابله با آن را دارد. محیطی که فرد در آن زندگی می‌کند، از دیگر عوامل مؤثر است که از دو جنبه جغرافیایی و اجتماعی مورد بررسی است. همچنین الگوپذیری فرد از گروه‌های مختلف در جامعه نیز در تعیین و تغییر ارزش‌ها نقشی کلیدی دارد؛ که در تحقیق حاضر به چهار گروه خانواده، دوستان، نخبگان و خواص جامعه و تبلیغات دشمن اشاره شده است. بسیاری از عوامل دیگری بر تغییر ارزش‌ها تأثیر دارند که بررسی آن بر عهده این مقاله نیست.

حال نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که باید با برنامه‌ریزی مناسب فرایند تغییر ارزش‌ها کنترل گردد تا تغییر ارزش‌ها در جهت منفی نباشد و از طرفی پاسخگوی نیازهای افراد جامعه نیز باشد، تا نه تنها مشکل آفرین نباشد؛ بلکه مورد استقبال افراد جامعه نیز واقع گردد.

هرچه تمام‌تر در عصر ما بر همه جوامع فاسد حاکم است. اگر فرعون برای نیل به این هدف، وسایل محدودی در اختیار داشت؛ طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده‌های رادیو تلویزیونی و انواع فیلم‌ها و حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت‌ها می‌پردازند، تا در بی‌خبری کامل فرو روند و از آنها اطاعت و الگوپردازی کنند. به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می‌بخشند، وظیفه سنگینی در مبارزه با برنامه استخفاف عقول بر عهده دارند که از مهم‌ترین وظائف آنها است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۸۸).

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث مذکور می‌توان نتیجه گرفت ارزش‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت فرد و جامعه دارند. ارزش‌ها به باورداشت‌های ریشه‌داری اطلاق می‌گردد که مطلوبیت عامه را داراست و تشکیل‌دهنده هنجارها در جامعه است؛ در نتیجه عملکرد افراد جامعه از ارزش‌های آنها نشئت می‌گیرد. در هر جامعه فرایند تغییر فرهنگ و به تبع، تغییر ارزش امری گریزناپذیر است. این تغییرات ممکن است تحت تأثیر عواملی درونی باشد؛ از جمله آن می‌توان به نقش ایمان قلبی به خداوند و اعتقاد به توحید اشاره کرد؛ زیرا در نظر چنین فردی خدا بزرگ و هر چیزی غیر از خدا کوچک خواهد بود. بنابراین ملاک اصلی خود را در تعیین و تغییر ارزش‌ها خدا قرار خواهد داد. از دیگر عوامل درونی تأثیرگذار، تغییر در درون انسان است و اگر تغییری در باطن ایجاد شود، بی‌درنگ ظاهر می‌گردد. یکی از قوای درونی انسان هوای نفس است که انسان را به سمت تمایلات و شهوات سوق می‌دهد. برترین نعمتی که خداوند در برابر این قوا به انسان اعطا کرده، نیروی عقل است؛ مطمئناً تقابلی این دو نیرو نقش تعیین‌کننده‌ای در بروز تغییر در ارزش‌ها خواهد داشت. همچنین زندگی انسان در عالم دنیا مستلزم این است که انسان شناخت کافی از ویژگی‌ها و خصوصیات دنیا داشته باشد تا گرفتار زرق و برق زودگذر دنیا نشود و از یاد مرگ غافل نشود. گرایش به دنیا و از طرفی توجه به معاد، از عوامل درونی دیگر مؤثر بر تعیین و تغییر ارزش‌هاست. آرزو از دیگر عوامل تأثیرگذار در تغییر ارزش‌هاست. اگر در جهت مثبت و همراه با واقع‌بینی باشد، محرک انسان به سمت هدف است؛ اما اگر

.....منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۶۳، *تحف العقول عن آل الرسول*، قم، جامعه مدرسین.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۶، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حامد مقدم، احمد، ۱۳۷۲، «مبانی ارزش‌های اجتماعی در قرآن»، *پیام قرآن*، ش ۱، ص ۲۵-۵۰.
- حراملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت.
- حسینی، حمید و کاظم قاضی‌زاده، ۱۳۸۹، «تحلیل فرایند تحول ارزش‌های اجتماعی از دیدگاه نهج البلاغه با رویکرد جامعه‌شناسی»، *پژوهش‌های اعتقادی کلامی*، ش ۲۰، ص ۱۳۳-۱۶۱.
- روشه، گی، ۱۳۸۵، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- طالبی، ابوتراب، ۱۳۸۵، «مفهوم و ویژگی ارزش‌ها»، *رشد آموزش علوم اجتماعی*، ش ۳، ص ۱۶-۱۹.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- فولادی، حفیظ‌الله، ۱۳۹۱، «مروری بر عوامل مؤثر در تغییر ارزش‌ها در جامعه دینی»، *اسلام و علوم اجتماعی*، ش ۷، ص ۷-۳۰.
- قرائتی، محسن، ۱۳۸۸، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کوئن، بروس، ۱۳۷۲، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه فاضل توسلی، تهران، سمت.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۳، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مریجی، شمس‌الله، ۱۳۸۲، «علل نادیده گرفتن ارزش‌ها»، *معرفت*، ش ۷۲، ص ۲۴-۹.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۲، *جامعه و تاریخ*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- معین، محمد، ۱۳۸۴، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، کتابخانه ملی ایران.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- _____، ۱۳۸۶، *پیام امام امیرالمؤمنین*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.